

word:	definition:	Example 1:
Tradition سنت	beliefs, opinions, and customs handed down from one generation to another باور ها ، اعتقادات و رسومی که از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود	The father tried to persuade his son that the tradition of marriage was important. پدر سعی می کرد پسرش را متقاعد کند که سنت ازدواج حائز اهمیت است
Rural روستایی	in the country روستایی	Tomatoes are less expensive at the rural farm stand. گوجه فرنگی در غرفه کشاورزی روستایی ارزان تر است
Burden مسئولیت سنگین	what is carried; a load آنچه حمل می شود ، بار	The burden of the country's safety is in the hands of the President. مسئولیت امنیت کشور بر عهده رئیس جمهور است
Campus محوطه دانشگاه یا مدرسه	grounds of a college, university, or school محوطه ی یک دانشکده ، دانشکده یا مدرسه	The campus was designed to utilize all of the college's buildings. محوطه طوری طراحی شده بود که تمام ساختمان های کالج را در بر می گرفت
Majority اکثریت	the larger number; greater part; more than half تعداد بیشتر ، قسمت عمده ، بیش از نیم ، اکثریت	A majority of votes was needed for the bill to pass. برای تصویب لایحه ، رای اکثریت لازم بود
Assemble تجمع - مونتاژ کردن	gather together; bring together گرد آمدن ، جمع آوری کردن	The rioters assembled outside the White House. شورشیان خارج از کاخ سفید اجتماع کردند
Explore بررسی کردن	go over carefully; look into closely; examine سیاحت کردن ، اکتشاف کردن ، بررسی کردن	Lawyer Spence explored the essential reasons for the crime. وکیل اسپنس در مورد دلایل اصلی جنایت تحقیق کرد
Topic موضوع	subject that people think, write, or talk about موضوعی که مردم درباره ی آن فکر می کنند ، می نویسند وی صحبت می کنند ، مبحث	Predicting the weather is our favorite topic of conversation. پیش بینی وضع هوا موضوع مورد علاقه صحبت ماست
Debate بحث	a discussion in which reasons for and against something are brought out بحثی که در آن دلایل موافق و مخالف چیزی مطرح می شود	The debate between the two candidates was heated. بحث میان دو نامزد بالا گرفت

Evade	شانه خالی کردن - فرار کردن	get away from by trickery or cleverness	با کلک یا زرنگی از چیزی دور شدن	Juan tried to evade the topic by changing the subject.	جوان با عوض کردن موضوع از بحث طفره رفت
Probe	جستجو	search into; examine thoroughly; investigate	کاوش کردن ، کاملاً بررسی کردن ، تحقیق کردن	The lawyer probed the man's mind to see if he was innocent.	وکیل ذهن مرد را کاوش کرد تا بفهمد آیا او بی گناه است
Reform	اصلاح کردن	make better; improve by removing faults	بهبتر کردن ، با رفع اشکالات بهبود بخشیدن	After the prison riot, the council decided to reform the correctional system.	بعد از شورش در زندان، شورا تصمیم گرفت نظام تادیب را اصلاح کند